

سوسیالیسم با ویژگی چینی

کوروش تیموری فر



می‌گویند: «جهانی بیندیش، محلی عمل کن». چگونه باید جهانی اندیشید؟ به کدام جهان باید اندیشید؟ چینی‌ها پاسخی برای این سؤالات دارند: «از خود جهان بپرسیم!» برای طرح این پرسش، چهل روز پس از برگزاری کنگره تاریخی نوزدهم حزب کمونیست، آنان میزبان بزرگ‌ترین گردهم‌آیی احزاب سیاسی جهان، در تاریخ بشر بودند.

در روز اول دسامبر سال گذشته میلادی، نمایندگان سیاسی مهم‌ترین و بزرگ‌ترین احزاب سیاسی - چه در قدرت و چه بیرون ساختار قدرت کشورهای خود- در پکن گرد هم آمدند تا با حزب کمونیست چین به گفت‌وگو بپردازند. برای این مشاوره، ۶۰۰ سیاستمدار ارشد از ۳۳۰ حزب، متعلق به ۱۲۰ کشور جهان دعوت شده بودند. این، خود یک اتفاق مهم بین‌المللی است که با سکوت مطلق بنگاه‌های خبری غرب روبرو شد. چرا که گفت‌وگو، در اساس نقیض خشونت است و امپریالیسم تنها در فضایی آکنده از خشونت، امکان بقای خود را می‌یابد. «جهانی بهتر را با هم بسازیم». این، نامی بود که برگزارکنندگان به آن داده بودند. چه شد که چینی‌ها دست به این ابتکار زدند؟ باید به عقب برگردیم.

از امپراتوری تا مستعمرگی

چین، تاریخ پرفراز و نشیبی را از دوران کهن تا کنون - به‌ویژه در دو دهه سال گذشته- از سرگذرانده است. تا قبل از اسارت در چنگال استعمار، مشتمل بر یک امپراتوری وسیع بود که هرچند دوران اوج خود را از سرگذرانده

بود، اما هم چنان نقش وزنه تعادل را در شرق آسیا بازی می‌کرد و عاملی برای ثبات منطقه محسوب می‌شد. تمدن مبتنی بر اخلاق کنفوسیوسی^۱ و کارنامه‌ای درخشان، سرشار از اختراعات و اکتشافات دوران ساز که در نوع خود، زندگی بشر را دگرگون کرده و به پیش برده بودند، شاکسته این خطه بود.

دوران افول اقتدار چین، با تسلط استعمارگران - به سرکردگی بریتانیا - پیوند خورده است. از نظر استعمارگران، جنگ تریاک نقطه آغاز فرایند تسلط بر بازار و منابع چین بود، اما در نظر مردم سازش‌ناپذیر آن سرزمین، آغازی بود بر مبارزه برای رهایی. شورش‌های وسیعی که دو نمونه از آنان به نام‌های «قیام تای‌پینگ» و «قیام مشت‌زنان» در تاریخ ثبت شده است، نشانگر تسلیم‌ناپذیری توده‌ها بود. آخر آنان با تلاش خود، در ابتدای قرن نوزدهم، بیش از یک سوم تولیدات صنعتی جهان را در اختیار داشتند. استعمار چنان غارتی از آن سرزمین را سامان داده، و چنان ضربات عظیمی بر سیر رشد جامعه وارد آورده بود که این میزان در پایان قرن، به ۶ درصد سقوط کرده بود. انحطاط، سراپای جامعه را در تمامی عرصه‌های فرهنگ و اقتصاد و سیاست فراگرفته بود.

از آغاز قرن بیستم، خواست «انقلاب»، به یک خواست عمومی تبدیل شد. شورش‌های توده‌ای سراسر چین را فراگرفت. به‌ویژه تحت تأثیر انقلاب ۱۹۰۵ روسیه - و موجی که سراسر آسیا را دربرگرفت و به «بیداری آسیا» موسوم گشت - خواست‌های مردم عمق بیشتری یافت. در سال ۱۹۱۱، خیزش ملی برای کسب استقلال و احیای کرامت انسانی از دست‌رفته، به اوج خود رسید. انقلاب بورژوا - دموکراتیک چین به‌رهبری دکتر «سون یات‌سن» موفق به برقراری نظام جمهوری گردید.

این بار، نواستعمارگران - همان امپریالیست‌ها - با تمام قوا، نه تنها از بقای پوسیده‌ترین مناسبات اقتصادی - اجتماعی حاکم بر جامعه دفاع می‌کردند، بلکه حاضر نبودند قدمی از امکان غارت حداکثری این سرزمین ثروتمند عقب بنشینند. پس از جنگ‌های طولانی و افت‌وخیزهای سرگیجه‌آور از ائتلاف‌ها، اتحادها، خیانت‌ها و شکست‌ها، نهایتاً این حزب کمونیست بود که رهبری مبارزات استقلال‌طلبانه را به‌دست گرفت و در سال ۱۹۴۹، انقلاب ضدفئودالی - ضد امپریالیستی رهایی‌بخش، به ثمر نشست.

آغاز گذار به سوسیالیسم

مائوتسه‌دون، در جریان مبارزات طولانی خود در صفوف و رهبری حزب کمونیست چین، مهر و نشان اندیشه خود را بر این انقلاب زده است. معروفیت او، نه فقط در تیزهوشی و شناخت عمیق جامعه خود، بلکه در انطباق اصول یک اندیشه مدرن - سوسیالیسم - بر یک ساختار عمدتاً تحت تسلط مناسبات ماقبل مدرن؛ و کاربرد جهان‌بینی طبقه کارگر، در یک جامعه مبتنی بر کشاورزی بود.

یکی از ویژگی‌های انقلاب چین آن بود که در دوران طولانی مبارزات، کمونیست‌ها زندگی و کار در میان دهقانان را جزو وظایف ذاتی خود می‌دانستند. دهقانان از این طریق مزایای مالکیت جمعی بر زمین را در عمل آموخته بودند. پیش از آن نیز دهقانان در مطالبات خود - بویژه در شورش تای‌پینگ - نشان داده بودند که برابری در تملک را به جنگ بر سر زمین ترجیح می‌دهند. بنابراین پس از انقلاب، هیچ مقاومتی در مقابل ملی شدن زمین صورت نپذیرفت. این، فرصتی بود که هیچ‌گاه بلشویک‌ها از آن برخوردار نشدند. در انقلاب روسیه، در فرصت کوتاه بین دو انقلاب - فوریه و اکتبر - ۱۹۱۷، دهقانان با خلع ید از فئودال‌ها، زمین را به تصرف خود درآورده و بدین ترتیب، بلشویک‌ها در اکتبر، در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتند. «فرمان زمین»، مولود چنین وضعیتی بود. هرچند در دهه دوم انقلاب روسیه، مالکیت فردی بر زمین مضمحل شد، اما تأثیرات مخرب آن تا پایان حیات دولت شورایی بر جای ماند.

در دهه اول انقلاب، چین موفق شد با کمک بی دریغ و عظیم شوروی، زیرساخت‌های مورد نیاز برای تحول کشور را توسعه دهد. کاری بود پس دشوار، از پس آوارهای به‌جامانده از دوران تسلط استعمار و جنگ‌های ویرانگر دوران سلطه امپریالیسم و مبارزات نظامی انقلابیون با ملی‌گرایان وابسته به سرمایه‌داری جهانی. مسیری که بلافاصله پس از انقلاب در پیش گرفته شد، در انطباق کامل با دیدگاه‌های کمینترن و تجلی سمت‌گیری سوسیالیستی در یک کشور با مناسبات اقتصادی-اجتماعی مسلط ماقبل سرمایه‌داری بود.^۲

مازاد اقتصادی ناشی از رهایی نیروی کار، جملگی صرف ترمیم خرابی‌ها و ایجاد ابتدایی‌ترین ملزومات رشد و توسعه اقتصادی می‌گردید. پس از این دوره کوتاه، نزاع ایدئولوژیک با «سیاست هم‌زیستی مسالمت‌آمیز» طرح شده توسط حزب کمونیست اتحاد شوروی، باعث جدایی چین از اردوگاه سوسیالیستی شد. هرچند اتحاد شوروی تا پایان، حامی ساختمان سوسیالیسم در چین باقی ماند، اما چین گذار خود به سوی سوسیالیسم را پشت درهای بسته ادامه داد. تا پایان دوران مائو، مراحل مختلفی از شیوه تملک جمعی بر زمین-به مثابه منبع «انباشت اولیه سرمایه سوسیالیستی»^۳ از سرگذرانده شد. سرعت رشد بخش صنعت در چین، به همان میزان شوروی نبود. دلایل مختلفی برای آن می‌توان شمرد. اما یکی از مهم‌ترین آنان، ضرورت رفع فوری گرسنگی از صدها میلیون انسان بود. شیوه تولید مبتنی بر اجاره‌داری کمون‌ها، بهره‌وری را افزایش داده بود. هرچند با معیارهای جهانی، فقر بر جامعه چین هم‌چنان حاکم بود، اما امکان رفع گرسنگی برای جمعیت عظیم چین در دهه ۶۰ فراهم شده بود. پس از چند سعی و خطا و آزمایش، شیوه دیگری از مالکیت جمعی-روش کار خانوادگی بر زمین- نیز رواج یافت. این روش که به نوبه خود باعث افزایش بهره‌وری شده، پیوندهای اجتماعی محکم‌تری را به دنبال داشت. رهبری کاریزماتیک مائو، در کنار ارتباط نزدیک حزب با توده‌ها، امکان مبارزه مؤثر با گرایش‌های اجتناب‌ناپذیر سرمایه‌داری را فراهم ساخت.

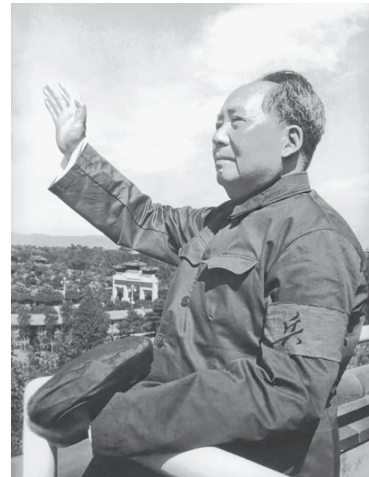
امپریالیست‌ها افسانه‌های زیادی در مورد خونین بودن این مبارزات ساخته‌اند. هم‌چنان که در شوروی، آمار کشته‌شدگان در دوران «تصفیه استالینی» را به حد ننگین و تمسخرآمیز ۴۰ میلیون تن (از ۱۶۰ میلیون تن کل جمعیت در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ میلادی!) رساندند، در مورد مرگ ده‌ها میلیون تن از گرسنگی، و میلیون‌ها تن دیگر در اثر تصفیه‌های ناشی از «انقلاب فرهنگی» نیز دروغ‌پردازی‌های بسیاری صورت گرفته است. البته شکی نیست که در جریان انقلاب فرهنگی، در کنار اخراج وسیع از حزب و مناصب دولتی، اعدام‌هایی نیز صورت گرفت. اما ابعاد این ماجرا در یک کشور ۶۵۰ میلیونی، به هیچ وجه قابل مقایسه با کشتارهای عظیم استعمارگران و امپریالیست‌ها از مردم چین، در جریان اشغال یا سرکوب جنبش‌های معطوف به آزادی این سرزمین؛ یا حتی قابل مقایسه با تصفیه‌های هانری هشتم برای «پاک‌سازی» شهرها از «ننگ» وجود آوارگان منتج از توسعه سرمایه‌داری نیست. می‌دانیم که او، در یک کشور ۴ میلیونی-بریتانیای قرن شانزدهم- بیش از ۷۰ هزار تن را به جوخه‌های اعدام سپرد. انقلاب فرهنگی، علیرغم هیاهوی غرب، ضربه‌ای را به روند پرشتاب توسعه صنعتی وارد نداشت.

دوران پسا مائو

لازم به ذکر است که از همان ابتدای انقلاب کلیه شرکت‌های بزرگ و کوچک-هم‌زمان با مالکیت زمین‌ها- ملی شده بودند. صنایع نوع اول (تولید وسایل تولید)، به نوبه خود آغاز به گسترش صنایع نوع دوم (تولید ابزارها و ماشین‌آلات تولید وسایل مصرفی) نمودند. در میانه دهه هفتاد، رشد متوسط سالانه چین ۵/۳ درصد بود. عددی بود بزرگ، اما نه به اندازه کافی برای پرکردن فاصله با کشورهای پیشرفته.

از همان زمان حیات مائو-و به‌ویژه از آغاز دهه هشتاد میلادی- سیاست نزدیکی به غرب در پیش گرفته

شد. این سیاست جدید با رهبری «دنگ شیائو پینگ» به نام سیاست «درهای باز» معروف شد. این دکترین بیانگر مرحله جدیدی از رشد و توسعه اقتصاد چین بود. درپیش گرفتن این سیاست، به سادگی مقدور نشده بود. طرفداران این رویکرد، استدلال می کردند که علیرغم تغییرات در روش تولید کشاورزی و افزایش تولید، هنوز پاسخ مناسبی برای نیازهای روزافزون مردم وجود ندارد. بخش مهمی از زیرساخت ها فرسوده شده و نیاز به بازسازی و توسعه دارند. انتخاب چگونگی ایجاد انگیزه و محرک؛ چگونگی کنترل اقتصاد خرد با هدف افزایش مازاد اقتصادی ای که می بایست صرف توسعه صنعتی گردد؛ و چگونگی حفظ و تداوم ثبات اقتصادی نیز بحث های دامنه داری را در حزب دامن زده بود. استدلال دیگر آنان، این بود که تداوم حاکمیت سیاسی حزب کمونیست، در گرو دستیابی به موفقیت های اقتصادی



است. به عبارت دیگر، مشروعیت سیاسی به توسعه اقتصادی بستگی دارد.

در طول پنج سال پس از اجرای این سیاست، کمون های روستایی به تدریج حذف، و شیوه های استیجاری و خانوادگی بهره برداری از زمین، این امکان را به کشاورزان داد که تحت نظارت شورای روستایی، به دادوستد محصولات خود بپردازند. میزان بازدهی زمین های کشاورزی نسبت به متوسط ۲۵ سال قبل از آن، دو برابر؛ و بازدهی نیروی کار، به چهار برابر افزایش یافت. رقم رشد متوسط سالانه، از ۵/۳ درصد به ۹/۷ درصد افزایش یافت. (در حال حاضر، بازدهی کشاورزی به چنان سطحی رسیده است که چین با داشتن ۱۸/۷ درصد جمعیت جهان، و با دارا بودن تنها ۶ درصد زمین های قابل کشت کره زمین، هم اکنون ۲۲ درصد جمعیت جهان را تغذیه می کند).

این شیوه رشد نیروهای مولده، مانع انتقال تالطم ناشی از فروپاشی نظام دوقطبی جهانی و حذف قدرت سوسیالیستی شوروی شده، و تحکیم ثبات اقتصادی را رقم زد. هم چنین ضروری بود که از فشارهای ایدئولوژیک و سخت گیری های اجتماعی کاسته شود. به این معنا که برای پر کردن فاصله بین دولت و مردم، و افزایش حمایت مردم از قدرت سیاسی، حد معینی از رواداری در حوزه زندگی شخصی و روزمره مردم باید لحاظ می شد. در واقع جوانه های شعار ناکام «بگذار صد گل بشکفت»^۴ در دهه ۶۰، این دفعه به بار نشست.

زاویه نگرش به مسائل بین المللی و جایگاه چین، در این دوران تغییر یافت. موفقیت های اولیه، باعث بازگشت اعتماد به نفس ملی از سویی، و کاستن از افراطی گری در مناسبات بین المللی شد. این، خود، آغازی برای ایجاد «اعتماد» در جهان سرمایه داری، به منظور جذب سرمایه، تکنولوژی و دانش مدیریت پیشرفته، و از طریق تلاش برای حضور سوسیالیستی در اقتصاد «جهانی شده» بود (در مورد علل این «اعتماد» بیشتر سخن خواهیم گفت). مهم، حفظ فضای آرام و بدون تنش برای انتقال از دوران سیطره ایدئولوژیک به دوران توسعه اقتصادی بود.

چگونه می توان مسیر توسعه به سمت سوسیالیسم را بطور پیوسته طی کرد؛ از شیوه های انباشت به روش سرمایه داری استفاده نمود؛ سیاست اصلاحات اقتصادی و افزایش توان علمی و تکنولوژیک را پیگیرانه ادامه داد؛ مرکز ثقل اقتصادی را در زمان های مقتضی بین بخش های مالی، صنعتی، کشاورزی و خدمات به حرکت درآورد؛ و آنگاه مانع انعکاس گرایشات مختلف در حزب و دولت گردید؛ طبعاً امکان ناپذیر است. دستاوردهای عظیم و بی سابقه توسعه متوازن و پایدار، نه تنها نمی توانست مانع بروز اندیشه های معطوف به خط مشی های متفاوت اجتماعی و فرهنگی باشد، بلکه آگاهانه می بایست برای رهیافت مؤثر، پویا و متناسب با مراحل مختلف

رشد اجتماعی، به آن دامن زد.

چین در قرن بیست و یکم

این درست است، که چین زیردستانه از گرایشات نئولیبرالی نظام سرمایه‌داری جهانی حداکثر استفاده را برده است. به این معنا که از فرار سرمایه‌های مولد کشورهای پیشرفته به دلیل تفوق سرمایه مالی بر سرمایه صنعتی، و از صنعت‌زدایی آنها، برای جذب سرمایه و دانش و تکنولوژی بهره برده است. طبق گزارش «آکسفام»، ۵۰۰ شرکت بزرگ آمریکایی، به طور متوسط ۶۴ درصد سودشان را برای بازخرید سهام خودشان صرف کرده‌اند و نه برای توسعه سرمایه‌گذاری. تفوق سرمایه‌های مالی، فضای کمی را برای تنفس سرمایه‌های صنعتی باقی گذاشته است. چین با توسعه زیرساخت‌ها و ایجاد فضای مناسب برای سرمایه‌گذاری صنعتی، این فرصت عظیم و تاریخی را برای خود ایجاد کرد تا به صورت «گزینه‌ی»، آن دسته از صنایع و سرمایه‌هایی را بپذیرد که قابلیت ادغام در طرح‌های به طور متمرکز برنامه‌ریزی شده را، داشته باشند.

پروفسور «هاجون چنگ»، به جای عبارت «گزینه‌ی»، عبارت «سخت‌گیرانه» را در مورد سرمایه‌پذیری چین به کار می‌گیرد. وی در کتاب خود به نام «نیکوکاران نابکار» می‌نویسد: «... وقتی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی مطرح می‌شود، اکثر ما ... خط تولیدی را که مثلاً شرکت فولکس واگن ممکن است در چین راه اندازد، مجسم می‌کنیم. این را به عنوان سرمایه‌گذاری بکر می‌شناسند. اما بسیاری از سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی، به معنای خریدن تمام یا بخشی از یک شرکت موجود محلی - یا سرمایه‌گذاری «سوخته» است... سرمایه‌گذاری سوخته، در اوج خود در سال ۲۰۰۱، تا ۸۰ درصد از کل سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی جهان را تشکیل می‌داد» (ص ۱۴۲). سرمایه‌گذاری‌های سوخته، در کنار دو شیوه دیگر ورود سرمایه خارجی - کمک‌های «بلاعوض» و بدهی‌ها - (که در مورد چین موضوعیت ندارند)، عوامل اصلی بحران‌های ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۲ در آسیای جنوب شرقی، روسیه و آمریکای لاتین بوده‌اند. بحران‌هایی که چین احساس‌شان نکرد.

وی در این کتاب، به طور مفصل نشان می‌دهد، چگونه تفوق سرمایه مالی، منجر به تولید علائق «ضد ملی» این‌گونه سرمایه‌ها در کشور مقصد می‌گردد. تحقیقات وی، به درک این نکته کمک می‌کند که چگونه می‌توان از عطش سرمایه برای بقا، برای ادغام آن در برنامه‌ریزی متمرکز در چین استفاده کرد؛ و چگونه می‌توان عرصه‌های استراتژیک حیات جامعه (بهداشت، آموزش، دفاع، سازمان مالی، ...) را از دسترس سرمایه خارجی بیرون نگاه داشت، و بدین ترتیب از خصوصی‌سازی منافع حیاتی مردم - و نهایتاً خدمت‌گزاری به سرمایه - پرهیز کرد؛ اتفاقی که در اندونزی، فیلیپین، تایلند، هندوراس، و ده‌ها کشور پیرامونی رخ داده و زندگی میلیاردها انسان را به تباهی کشانده است.

میزان اضطراب سرمایه‌های صنعتی رانده شده از «وطن»، برای استقرار در سرزمین جدید، بیش از اضطراب چین در پذیرش هرگونه امکان ارزش‌افزایی است. متدولوژی پذیرش سرمایه، همواره در طول ۴ دهه اخیر، منطبق بر مرحله رشد و متأثر از سیاست‌گذاری‌های حزب و دولت بوده است. هاجون چنگ در همان کتاب اضافه می‌کند: «... برخلاف آنچه سنت نئولیبرالی می‌خواهد باور کنیم، ضابطه‌مندی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، در تعیین سطح جریان ورودی سرمایه‌گذاری خارجی اهمیت زیادی ندارد. اگر چنان بود، کشوری مثل چین نمی‌توانست حدود ۱۰ درصد از سرمایه‌گذاری جهان را جذب کند... چین از یک نیروی کار بزرگ و زیرساخت‌های مناسب (مثل جاده‌ها و بنادر) بهره‌مند است...». وی اضافه می‌کند: «... جریان سرمایه‌گذاری خارجی نیست که باعث رشد اقتصادی می‌شود، بلکه سرمایه‌گذاری خارجی در پی رشد اقتصادی می‌آید».

در پاسخ به آنان که مدعی هستند سرمایه‌گذاری خارجی عامل توسعه چین بوده است، هاجون چنگ، تنها نیست. سمیرامین در مقاله «چین ۲۰۱۳» - منتشر شده در مانتلی ریویو - می‌نویسد: «این که بیان می‌شود پیشرفت چین عمدتاً (حتی کاملاً) مدیون شروع سرمایه‌گذاری خارجی است، کم ابلهانه نیست. این سرمایه شرکت‌های چندملیتی نبوده که سیستم صنعتی چین را ساخت؛ به اهداف شهرنشینی آن تحقق بخشید و زیربنای کشور را ایجاد کرد. ۹۰ درصد موفقیت آن، مدیون پروژه مستقل چینی است... جذب سرمایه‌های خارجی که چین از آن بهره‌مند شده، پشتوانه موفقیت پروژه توسعه‌اش نبوده؛ بلکه موفقیت پروژه توسعه باعث شده که سرمایه‌گذاری در چین برای شرکت‌های چندملیتی جذاب باشد. کشورهای جنوب که دروازه‌هایشان را بیشتر از چین به‌روی سرمایه‌های خارجی باز کردند و بدون قید و شرط تسلیم جهانی شدن گردیدند، به اندازه چین جذاب نبوده‌اند. سرمایه‌های فراملیتی جذب شده در چین، نه باعث غارت منابع طبیعی کشور گردیده و نه باعث آن شده که بدون هیچ‌گونه انتقال تکنولوژی، سود حاصل از دستمزد پائین کارگران به خارج انتقال یابد...».

اما استفاده از فضای ایجاد شده به واسطه رویکرد نئولیبرالیستی سرمایه «جهانی‌شده» توسط چین، کاملاً معنای متفاوتی از اتهام پیروی چین از الگوی نئولیبرالیستی دارد. در اینجا لازم است به‌طور مختصر و فهرست‌وار، مشخصات عام اقتصاد نئولیبرالیستی را که محصول مکتب شیکاگو و اجماع واشینگتن (بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و وزارت خزانه‌داری آمریکا) می‌باشد، برشمردیم تا روشن گردد که اتهام‌زندگان، یا قصد بی‌اعتبارسازی رشد چین و حذف این الگوی توسعه را از چشم‌انداز ملل فقیر و تحت سلطه جهان دارند، و یا در بی‌خبری محض به‌سر می‌برند. مشخصات عام اقتصاد نئولیبرالیستی از این قرارند:

۱. حذف کلیه موانع از سر راه حرکت سرمایه - چه فیزیکی و چه پولی؛
۲. خصوصی‌سازی هرچه بیشتر و گسترده‌تر، به معنای سلب مالکیت از عموم مردم؛
۳. برقراری محدودیت بر سر راه کمک دولت به اقشار تهیدست و پایان بخشیدن به دوران «دولت رفاه»؛
۴. کاهش مالیات انحصارات و ثروتمندان با ادعای اثر منسوخ «فروبارش» تعمیم از بالا به پایین در صورت کمک به ثروتمندتر شدن ثروتمندان؛
۵. ایجاد موانع اساسی بر سر راه اتحادیه‌های کارگری و صنفی، برای انحلال نهایی آنها؛
۶. حذف مقررات در هر عرصه محدودکننده و کنترل‌کننده مالی - بانکی؛
۷. حذف مقررات ضروری برای حفظ محیط زیست؛
۸. بازکردن دروازه‌های کشور بر روی کالاهای خارجی؛
۹. کاهش بودجه دولت و اجرای قوانین ریاضتی؛
۱۰. کاهش برابری نرخ پول ملی.

روشن است که حتی یک بند از این ویژگی‌ها بر اقتصاد چین منطبق نیست. حتی در اکثر موارد، مسیر حرکت چین، عکس دستورالعمل‌های پیشنهادی است. دستاوردهای اقتصادی و اجتماعی دهه‌های اخیر این موضوع را

چگونه امکان دارد، بدون یک برنامه عظیم حمایتی و بازتوزیع ستانده‌های

اقتصادی، تعداد ۷۲۰ میلیون نفر را، طی ۳۷ سال (از سال ۱۹۷۸ تا ۲۰۱۵) از

زیر خط فقر نجات داد؟

اثبات می‌کند. اقتصاد چین را نمی‌توان یک «اقتصاد مختلط» نامید. چون میزان تفوق بخش دولتی چنان است که عموم اقتصاددانان، بنای اقتصاد چین را «سرمایه‌داری دولتی» می‌نامند. تنها با اتکا به برنامه‌ریزی متمرکز و تفوق مالکیت عمومی بر خصوصی، می‌توان به نتایجی چنین شگفت‌انگیز دست یافت:

«چین در چند دهه، یک سیستم تولیدی شهری بهره‌ور (در مقابل سیستم قدیم تروستایی بهره‌ور) را ساخته و توانسته ۶۰۰ میلیون نفر انسان را که دوسوم آنها (تقریباً برابر جمعیت اروپا) در دو دهه گذشته شهرنشین شده‌اند را دور هم جمع کند. این موقعیت مدیون برنامه‌ریزی است، نه بازار. چین در حال حاضر، دارای یک سیستم کاملاً مستقل بهره‌ور است» (سمیرامین ۲۰۱۳).

چگونه امکان دارد که بدون یک برنامه عظیم حمایتی و بازتوزیع ستانده‌های اقتصادی، تعداد ۷۲۰ میلیون نفر را، طی ۳۷ سال (از سال ۱۹۷۸ تا ۲۰۱۵) از زیر خط فقر نجات داد؟ برای سال ۲۰۱۶، تعداد ۱۲،۵ میلیون نفر دیگر از صف فقر اکاسته شد. هنوز ۴۰ میلیون نفر دیگر در فقر به سر می‌برند که طبق برنامه مصوب کنگره، تا سال ۲۰۲۰، آنان نیز نباید درآمدی کمتر از دو دلار در روز داشته باشند. این، چشم‌گیرترین برنامه کاهش فقر در طول تاریخ بشر است.

بانک جهانی براساس آخرین اصلاحات در روش محاسبه فقر نسبی و فقر مطلق (در تاریخ ۲۶ اکتبر ۲۰۱۷)، میزان درآمد کمتر از ۱/۹۰ دلار در روز برای هر فرد را «فقر مطلق» اعلام کرد. در روش جدید، کشورها در چهار گروه فقیر؛ متوسط پایین؛ متوسط بالا؛ و ثروتمند تقسیم می‌شوند. برای کشورهای با درآمد متوسط پایین (مثل مصر یا هند)، خط فقر نسبی معادل ۳/۲ دلار در روز برای هر نفر؛ برای کشورهای با درآمد متوسط (مانند جامائیکا یا آفریقای جنوبی)، ۵/۵ دلار در روز؛ و برای کشورهای ثروتمند مانند آمریکا، ۲۱/۷ دلار در روز تعریف شده است. براساس آمار اعلام شده توسط این نهاد - که با آمار اعلام شده توسط اداره ملی آمار چین انطباق دارد - از سال ۱۹۹۰ تا سال ۲۰۰۵، بیش از سه چهارم جمعیت جهانی خارج شده از زیر خط فقر، در چین زندگی می‌کردند. براساس همین آمار، در سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰، میزان درآمد سرانه سالانه، از ۲۰۰ دلار به ۱۰۰۰ دلار؛ و در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰، از ۱۰۰۰ دلار به ۵۰۰۰ دلار افزایش پیدا کرد. در حالی که در این مدت، متوسط این رشد برای جهان، ۱۰۰ درصد بوده، برای چین ۲۵۰۰ درصد محاسبه گردیده است. اما این تمام ماجرا نیست.

رشد سرانه تولید ناخالص داخلی در کشورهای سرمایه‌داری، به معنای رشد درآمد خالص سرانه افراد نیست. کما اینکه در آلمان - بزرگترین قدرت اقتصادی اروپا - بین سال‌های ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۴، حداقل دستمزد افزایش نیافت. یا در آمریکا، بنا به نوشته پیترا دلمن، حقوقدان و استاد دانشگاه جرج تاون، در کتاب «فقر زیاد، ثروت زیاد»، علیرغم پنج برابر شدن سرانه تولید ناخالص داخلی، درآمد مردان ۳۰ تا ۳۹ ساله، ۱۲/۵ درصد کاهش یافته است. در مقابل، درآمد ۱ درصد بالا، به میزان ۲۷۵ درصد رشد داشته است. اما درآمد خالص شهروندان چین، ۷ درصد در سال افزایش داشته است.

با حذف پدیده‌ای به نام «فقر مطلق» در چین ظرف دو سال آینده، و نیز پیوستن این کشور به جرگه کشورهای متوسط، و با توجه به برنامه سنگین مصوب کنگره ۱۹ حزب کمونیست برای ارتقاء مداوم سطح زندگی در چین، قابل درک است که هم‌زمان با عبور جمعیت انبوه از زیر خط فقر به بالا، جمعیت طبقه متوسط نیز رشد یابد. جرالده سلنته، مشاور اقتصادی و تحلیل‌گر بازارهای مالی، در مصاحبه با شبکه RT اعلام می‌دارد که طبقه متوسط چین، که در سال ۲۰۰۰ میلادی، ۵ درصد مردم چین را در برمی‌گرفت، در سال ۲۰۱۷، به ۳۵ درصد، و مطابق برنامه، تا سال ۲۰۲۶، این رقم به ۵۰ درصد خواهد رسید. محاسبات مؤسسه تحقیقاتی مک‌کینزی، براساس تعریف لایه‌های مختلف قرارگیری مردم در طبقه متوسط بر حسب درآمد سالانه (در چین، بین ۹۰۰۰ دلار تا ۳۴۰۰۰ دلار برای هر

خانوار) این ارقام را تأیید می‌کند.

برای مقایسه بد نیست بدانیم که درصد جمعیت با زندگی متوسط در آمریکا که در سال ۱۹۷۱، برابر ۶۱ بود، در سال ۲۰۱۷ به ۵۰ رسید و تعداد کسانی که در فقر مطلق زندگی می‌کنند، از ۱۲/۵ میلیون نفر در سال ۲۰۰۰، به ۲۰/۵ میلیون نفر در سال ۲۰۱۰ رسیده است. اینان ۴/۴ درصد از جمعیت ۴۶ میلیون نفری فقرای زیر خط فقر در آمریکا هستند (پیترا دل من).

شاخص امید به زندگی، ظرف دو دهه دو برابر شده و انتظار عمر، به ۷۶/۵ سال رسیده است. سیستم تأمین اجتماعی چین موفق شده بود تا سال ۲۰۱۴، ۸۵ درصد جمعیت شهر نشین را تحت پوشش قرار دهد. هم‌اینک این پوشش کامل شده است. شاخص مرگ و میر مادران از ۸۸/۹ در صدهزار، در سال ۱۹۹۰، به ۱۹/۹ در صدهزار در سال ۲۰۱۶ کاهش یافت. هم‌چنین آمار مرگ نوزادان از ۳۴/۷ نفر در صدهزار، در سال ۱۹۸۱، به ۷/۵ در صدهزار در سال ۲۰۱۶ رسیده است.

رشد سالانه ۶/۷ درصد، تنها با حفظ سرمایه‌های دولتی به میزان ۷۰ درصد از کل سرمایه‌های کشور، آن‌هم در صنایع استراتژیک و کل زیرساخت‌ها، و نیز تملک ۷۰ درصد از کل سرمایه‌های بانکی توسط بخش دولتی، آن‌هم در شرایطی که هیچ بانک خصوصی وجود ندارد، امکان پذیر شده است. همه این شواهد، نشان‌دهنده فاصله عظیم مسیر رشد و توسعه چین، از مسیر رشد سرمایه‌داری است.

رویارویی اندیشه‌ها در مرحله جدید گذار به سوسیالیسم

همان‌گونه که گفته شد، مسیر پرشتاب تحول، ضرورت تضارب آرا را ایجاد می‌کند. لازم است که با جریان‌ات فکری غالب در چین، بیشتر آشنا شویم. در این بخش، عمدتاً از نظرات پروفسور «سانگ شوآن‌گلی»، استاد فلسفه در دانشگاه فودان در شانگهای، و «چانگ ان‌فو»، عضو آکادمی علوم اجتماعی چین و مدیر اتحادیه بین‌المللی اقتصاد سیاسی استفاده شده است. اصطلاحات به‌کار رفته و نام‌گذاری‌ها، از ایشان است. جامعه‌شناسان چین، عمدتاً بر وجود جریان‌ات لیبرالیستی، چپ قدیم، چپ جدید، مائوئیستی، و محافظه‌کاران، اتفاق نظر دارند. هرچند در جزئیات و درون‌هریک از این گرایش‌ات نیز، تفاوت‌های معینی قابل ردگیری است.

چپ قدیم

«چپ قدیم» به گروه‌هایی بازمی‌گردد که چارچوب مارکسیسم کلاسیک، یعنی فلسفه و اقتصاد سیاسی مارکسیستی، و سوسیالیسم علمی را برای توضیح دادن نقد خود از سرمایه‌داری به‌کار می‌برند. به عبارت دیگر، «سوسیالیسم با مشخصه‌های چینی» با به‌کارگیری این وجه از اندیشه‌های چپ قدیم معنا می‌یابد. باید توجه داشت که این شیوه تفکر، از طریق مبارزات مستمر با اندیشه‌هایی که از دل گشایش درهای حزب بر روی اندیشه‌های متکی بر بازار آزاد بیرون آمده بودند، پالایش شده و قوام کافی برای حفظ سنگرهای نظری خود یافته‌اند. این اندیشه موفق شده است که یکپارچگی نظری «سوسیالیسم به شیوه چینی» را، که مشتمل بر تحمل و هدایت بخش خصوصی است، با مقوله توسعه درون‌زا، تأمین کند. در سال ۲۰۰۵، کالج بررسی‌های مارکسیستی، درون آکادمی چینی علوم اجتماعی تأسیس گردید که کارپایه‌ای مهم برای روشنفکران چپ قدیم است. هم‌چنین در سال ۲۰۰۹، بخش «تدریس و پژوهش نظریه مارکسیستی» در دل انستیتو تکنولوژی پکن ایجاد شد. (بعداً در سال ۲۰۱۴ نام خود را به «مدرسه علمی مارکسیسم» تغییر داد). «شی جین‌پینگ» پس از احراز سمت دبیرکلی کمیته مرکزی حزب، توجه بیشتری به این مؤسسات کرده و هم‌اکنون در بیشتر دانشگاه‌های چین، مؤسسات مشابه ایجاد

شده است. عمق دستاوردها و پژوهش‌های مارکسیستی این مؤسسات را در سال جاری، و در جریان برگزاری کنگره مارکسیسم به مناسبت دویستمین سالگرد تولد مارکس خواهیم دید.

چپ جدید

ارشیه معنوی روشنگران جدید، که ادامه جنبش روشنگران چین در اوایل قرن بیستم هستند، به ظهور اندیشه‌های «چپ جدید» و «لیبرالیسم» منجر شد. روشنگران، جنبشی با اهداف ضد امپریالیستی در اواخر قرن نوزدهم بودند که اعتقاد داشتند تنها با یک انقلاب فرهنگی واقعی و با نقد و حذف فرهنگ سنتی، امکان رهایی و مدرن‌سازی جامعه چین وجود دارد.

چپ جدید، با اتکا به سنت مارکسیسم غربی - از گئورگ لوکاچ گرفته تا مکتب فرانکفورت - رواج یافت. تئوری‌های آنان، به عنوان منبعی برای ساختن آنچه «مارکسیسم اومانیستی» می‌خواندش، مورد استفاده قرار گرفت. آنان از نقد مارکسیستی «از خود بیگانگی» مارکس الهام می‌گیرند و این مفهوم را تا معنای از خود بیگانگی در جوامع سوسیالیستی گسترش می‌دهند. آنان با توجه به رشد نابرابری، هم در سطح ملی و هم در سطح بین‌المللی، اعلام می‌دارند که وظیفه امروزی جامعه چین، حل معضلاتی است که مدرن‌سازی طرح نموده است. آنان معتقدند که دولت از حل معضل پیامدهای منفی حضور سرمایه، ناتوان است و وقت آن رسیده که به راه‌حل آلترناتیو اندیشیده شود.

لیبرالیسم

لیبرال‌ها، روی آزادی و «دموکراسی قانون‌سالار» تمرکز می‌کنند. آنان معتقدند که نمی‌توان به‌طور هم‌زمان، بر آزادی و برابری تأکید کرد و چپ، با تکیه بر برابری، آزادی را به مثابه نقطه عزیمت برای برابری، زیر پا می‌نهند. منتقدان آنان - شامل چپ‌های جدید و قدیم - ابراز می‌دارند که «دموکراسی قانون‌سالار» تضمینی است که قانون اساسی به مالکیت خصوصی می‌دهد. به این ترتیب، آزادی - به معنای لیبرالی آن - به امتیازهای یک اقلیت منتهی خواهد شد و نه به لغو امتیازها.

مائوئیسم

قبل از آن‌که به توضیح این اندیشه در چین بپردازیم، لازم است یادآوری کنیم که آنچه به «مائوئیسم» در جهان مشهور است، عمدتاً به نقش وی و اندیشه‌هایش در عرصه سیاست بین‌الملل مربوط است. مائو تألیفات زیادی درباره فلسفه، سیاست، استراتژی و تاکتیک حزب در دوران مبارزات طولانی، و مراحل مختلف تکامل جامعه پس از انقلاب دارد. اما نقطه نظرات وی درباره جایگاه هریک از نیروهای مؤثر در موازنه قوای بین‌المللی و ارزیابی از صفت‌بندی دو اردوگاه سوسیالیسم و امپریالیسم بود که بیشترین تأثیر را بر جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در دهه ۶۰ و ۷۰ قرن گذشته برجای نهاد. به‌طور خلاصه، وی معتقد بود که کشورهای جهان را باید در سه گروه جای داد: جهان اول، شامل آمریکا و شوروی که ابرقدرت‌های ثروتمند و صاحب فن‌آوری اتمی هستند؛ جهان دوم که ژاپن، کانادا، استرالیا و اروپا را در برمی‌گیرد، در رده بعدی قرار می‌گیرند. و بقیه کشورهای جهان در آسیا (بدون ژاپن)، آفریقا و آمریکای لاتین در بخش سوم تقسیم‌بندی قرار می‌گیرند. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، موضع‌گیری تند مائو علیه سیاست هم‌زیستی مسالمت‌آمیز دولت شوروی - که ناشی از برتری سیاسی جبهه ضد امپریالیستی در جهان و ضرورت حذف خطر درگیری اتمی بود - به فاصله‌گیری چین از شوروی انجامید. فرارویی گریزناپذیر هم‌جنس‌پنداری شوروی و آمریکا نزد اندیشه مائو، به طرح نظریه «سوسیال-امپریالیسم» انجامید. طبق این نظریه، شوروی تبدیل به یک «امپریالیست» در لباس فریبنده «سوسیالیسم» شده و به دلیل بالندگی بیشتر - در مقایسه با امپریالیسم رو به زوال آمریکا - خطرناک‌تر بوده و می‌بایست به وسیله اتحاد با آمریکا، این موجود

خطرناک را منزوی کرد! این، یکی از مهم‌ترین دلایل نزدیکی آمریکا و چین در آغاز دهه ۷۰ میلادی بود: تقویت جبهه چین-آمریکا علیه اردوگاه سوسیالیسم.

نتایج فوری چنین سیاستی در دهه هفتاد، تجاوزات متوالی به خاک ویتنام، درگیری‌های مرزی با شوروی، تجاوز به خاک هندوستان، پشتیبانی از پیمان‌های سنتو و ناتو، تشویق آمریکا به تقویت نیروهای خود در خاک اروپا، مخالفت با جنبش‌های آزادی‌خواهانه و حمایت از نیروهای ارتجاعی درون جنبش‌های رهایی‌بخش ملی و اقداماتی از این دست بود.

اما آنچه که در اینجا در باره مائوئیسم آمده، اشاره به سیاست‌های حزب در دوران رهبری مائو، و در جهت تبیین کارآمدترین سیاست‌های وی به منظور عبور (یا دور زدن) از سرمایه‌داری و انداختن قطار پیشرفت چین، به روی ریل سوسیالیسم است.

مائوئیست‌ها که متشکل از دو بخش: مردم عادی حساس به نابرابری ناشی از رشد بازار؛ و بخش معینی از چپ‌های قدیم هستند، معتقدند که سوسیالیسم مائوئیستی برای کشور چین، مفیدترین روش اداره جامعه است. آنان ابراز می‌دارند که شیوه‌های زندگی در عصر مائو-برابری و عدالت اجتماعی- بیشتر متناسب جامعه چین است تا وضعیت فعلی. آن‌ها از طریق «بوزیلای» رهبر پیشین «شونگ‌کینگ» (یکی از چهار کلان‌شهر خودگردان چین که در سال ۱۹۹۷ تأسیس شد و سه منطقه دیگر، پکن، شانگ‌های و تیان‌چین هستند) برای مدتی فرصت پیاده‌سازی اندیشه‌های خود را یافتند. بوزیلای به مدت ۵ سال، تا سال ۲۰۱۲ دبیر اول حزب در شونگ‌کینگ بود. تحت رهبری وی، اصلاحاتی در روابط تولیدی به عمل آمد که به سوسیالیسم نو-پرودونی^۵ معروف شد. در بخش مربوط به دهقانان، آنان را در سودهای ناشی از شهرسازی سهیم کردند. در بخش مربوط به مؤسسات عمومی، سهم مهمی از سودهای سرمایه را که نصیب دولت شده بود، به حساب‌های عمومی منتقل کردند تا صرف کاهش نابرابری‌ها شود. در ارتباط با توده مردم نیز مبالغ زیادی صرف سرمایه‌گذاری روی «فرهنگ سرخ» شد. بنابراین گام‌هایی در راه احیای سیاست‌های مائوئیستی برداشته شد. این نوع دموکراسی که به مثابه اعمال دموکراسی از پایین، مورد تأیید چپ جدید قرار گرفت، پارادوکسی درون خود داشت. بدین معنا که کاملاً در خدمت تأیید اعمال قدرت از بالا قرار گرفت. به عبارت دیگر، تداوم اقتدار موجود را تضمین می‌نمود.

محافظه‌کاران

و اما محافظه‌کاران فرهنگی، حامل ترکیبی از دو اندیشه ناسیونالیسم و کنفوسیوس‌گرایی جدید هستند که در مقابل «غربی‌سازی» ایستادگی می‌کنند. آنان معتقدند که علم و تکنولوژی و دموکراسی غربی نتوانسته است مسئله «مفهوم نهایی زندگی انسان» را حل کند. بنابراین بازگشت به سنت کنفوسیوسی^۶ رؤیایی چین را توصیه می‌کنند، زیرا رهایی چین را در خود دارد.

کنفرانس ۲۰۱۵

برآیند مبارزات خستگی‌ناپذیر ایدئولوژیک را، در کنگره نوزدهم حزب می‌توان جستجو کرد. تدارک نظری کنگره، دو سال پیش از آن، در کنفرانس ۲۰۱۵ کمیته مرکزی حزب کمونیست دیده شده بود. در این کنفرانس، به شفاف‌ترین وجهی، ضمن جمع‌بندی تجارب گذشته، انتقادات سنگینی به روندهای مخرب و خارج از کنترل حزب صورت گرفت. دستاوردهای کنفرانس، مشخص‌کننده عبور چین از یک مرحله دشوار دیگر از مسیر توسعه به سمت سوسیالیسم، و روشن‌گر ادامه راه در آغاز مرحله‌ای دیگر است. همان‌گونه که در مصوبات کنگره خواهیم دید، در آستانه ورود به دهه سوم قرن جاری، وظایف سنگین دیگری بر دوش حزب و دولت خواهد افتاد که بدون تثبیت

جایگاه چین در رأس هرم توازن قوای جهانی، اجرای آنها ممکن نیست. از آنجا که نتایج این کنفرانس بسیار مهم ارزیابی می‌گردند، بطور مشروح به آن می‌پردازیم.

بولتن کنفرانس تحت عنوان «اقتصاد چین»، بر اهمیت هشت اصل کلیدی «سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی» تأکید دارد:

۱. تداوم پیشرفت با راهنمایی و رهبری علم و تکنولوژی

فرض بنیانی اقتصاد سیاسی مارکس، این است که نیروهای مولده در نهایت تعیین‌کننده روابط تولیدی هستند. این دو، در رابطه‌ای دیالکتیکی با یکدیگر، روبنای جامعه-یعنی ایدئولوژی، نهادهای سیاسی و نهادهای حقوقی- را ایجاد می‌کنند. در این فرایند، نیروهای مولده، انقلابی‌ترین و فعال‌ترین عامل هستند. انسان‌هایی که به‌طور دائم تکنولوژی‌های جدیدتر و سازمان‌های پیشرفته‌تری را ابداع می‌کنند، نیروی محرکه تولیدند. امروزه پیشرفت در بهره‌وری کار، دربرگیرنده سه عنصر بنیانی: نیروی کار؛ ابزار و ماشین‌ها؛ و مواد مصرفی، و نیز سه عنصر تأثیرگذار دیگر: علم و فن‌آوری، مدیریت و آموزش می‌باشد. در میان این سه، علم و فن‌آوری، نیروی محرکه تغییرات تعیین‌کننده‌ای است که منجر به توسعه نیروهای مولد می‌شود. در بررسی سیاست‌های اقتصادی چین، اصل «تداوم زیرهدایت علم و فن‌آوری» جنبه حیاتی دارد. این اصل تأکید دارد که آزادسازی و توسعه نیروهای مولد، مأموریت درجه اول و تعیین‌کننده سوسیالیسم در مراحل اولیه آن است.

سوسیالیسم-به‌عنوان یک مدل یا الگوی اقتصادی- نیاز به سطح معینی از پیشرفت مادی تکنولوژیک در بنیادهای خود دارد. تأکید این اصل بر آن است که رشد جمعیت، تأمین و تخصیص منابع و نیز محیط زیست، باید متقابلاً یکدیگر را حمایت کنند. طبق چارچوب رسمی چین، در عمل، این به معنای برپایی جامعه‌ای با سه ویژگی است: جامعه‌ای با کیفیت بالا از طریق کنترل و کاهش جمعیت؛ جامعه‌ای با کارایی بالا از طریق صرفه‌جویی و حفظ منابع؛ و جامعه‌ای با محیط زیست حفاظت‌شده و ارتقاء یافته. همه این‌ها نیاز به ابداعات و نوآوری‌های دائم به‌عنوان نیروهای محرکه‌شان دارد.

تأکید بر نوآوری پایدار، به‌ویژه امروز حیاتی است. تنگناهای موجود در اقتصاد چین، که موانعی در راه پیشرفت اقتصادی و اجتماعی ایجاد می‌کنند، ناکارایی درونی همین نیروهای محرکه در جهت نوآوری، و نبود نیروهای تولیدی تازه است. بین سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۳، تولیدات با فن‌آوری بالا، نه تنها وابسته به مواد وارداتی بود، بلکه عمدتاً زیر مدیریت سرمایه‌گذاران و شرکت‌های خارجی بود. به‌طور مثال در سال ۲۰۰۳، بنگاه‌های چینی وابسته به سرمایه‌گذاری خارجی، نزدیک به ۹۰ درصد از صادرات کامپیوتر، قطعات و لوازم جانبی آن؛ و ۷۵ درصد صادرات لوازم الکترونیک و تجهیزات مخابراتی را در دست داشتند. از آن به بعد، دولت چین توجه بیشتری به سیاست نوآوری و ابداعات داخلی مبذول داشته است. ما باید چنین افکاری را که در بحث‌های اقتصادی چین شایع است، مبنی بر اینکه «تولید به خوبی خرید نیست، و خرید به خوبی اجاره نیست»، و یا «باید از قوانین بازار برای ورود تکنولوژی تبعیت شود» را متوقف کنیم. باید ابداعات و نوآوری‌های اصلی و داخلی، ابداعات اصلی، تکمیلی و هماهنگ را به‌درون اقتصاد جذب کنیم. باید سیستم سه‌جانبه‌ای مرکب از دولت، بازار و تکنولوژی برقرار شود تا بدان وسیله، اقتصاد خودبخودی و بدون برنامه را کاملاً حذف کرد. در این فرایند، باید اثر تعیین‌کننده علم و تکنولوژی کاملاً درک شود. علم و تکنولوژی باید به مثابه چراغ راهنما در سطح استراتژیک پذیرفته شود.

۲. سمت‌گیری تولید در جهت بهبود زندگی مردم

یکی از اصول اقتصاد سیاسی، نظریه هدف تولید است. در سرمایه‌داری، هدف مستقیم و نهایی تولید، انباشت ارزش‌های اضافی یا کسب حداکثر سود است. هدف تولید ارزش مصرف، خدمت به انباشت سود

خصوصی است. از این جهت، تفاوت بنیادی بین دو سیستم سرمایه‌داری و سوسیالیسم وجود دارد. در مقابل الگوی فوق، هدف مستقیم و نهایی تولید در سوسیالیسم، رفع نیازهای مادی و معنوی کل مردم است. اقتصاد سیاسی سوسیالیسم چینی نیز باید از اصل فرماندهی تولید در جهت ارتقاء سطح زندگی مردم پیروی کند.

تأکید بر این اصل عبارت از این است که در مرحله اولیه سوسیالیسم، تضاد اصلی، میان نیازهای فزاینده مادی و معنوی مردم از یک سو، و عقب‌ماندگی تولید اجتماعی از سوی دیگر است. فائق آمدن بر چنین تضادی، همانا از راه توسعه سریع و پیگیر ظرفیت تولید کشور میسر است. چنین توسعه‌ای باید بر تنعم همگانی تمرکز کند.

۳. اولویت مالکیت عمومی در یک نظام حقوق مالکیت

تش بنیادی میان تولید فزاینده سوسیالیستی و مالکیت خصوصی سرمایه‌داری، موجب ظهور تضادها و بحران‌های دیگری می‌شود. این تضادها شامل کشمکش بین مدیریت و برنامه‌ریزی مؤسسات و شرکت‌های خصوصی با آشفتگی بازار؛ تنافر میان گسترش نامحدود تولید و کمبود نسبی تقاضا؛ ایجاد حباب گاه‌به‌گاه؛ ایجاد وحشت در بازار؛ و رکود است. آشتی‌ناپذیری‌های طبقاتی منتج از این تضادها، منجر به جنبش‌های مردمی تاریخی برای جایگزین ساختن مالکیت عمومی به جای مالکیت خصوصی شده است. اقتصاد سیاسی کنونی چین، به حقوق مالکیت، با غلبه مالکیت عمومی، پای‌بند است. در متن و چارچوب عقب‌ماندگی نسبی بهره‌وری کار در مراحل اولیه سوسیالیسم و توسعه اقتصادی، وجود مالکیت غالب عمومی، هم‌گام با مالکیت خصوصی متنوع، ضروری است. کسب‌وکارهای خصوصی داخلی و خارجی، تحت شرایط و با پیش‌شرط اولویت‌دادن به اقتصاد عمومی، اجازه فعالیت می‌یابند و پیش می‌روند.

تأکید این سیاست بر آن است که نیاز به تقویت و توسعه بخش عمومی وجود دارد، در عین حال که بخش خصوصی اقتصاد نیز تشویق می‌گردد، تا این اطمینان به وجود آید که انواع مالکیت‌ها، کمبودهای یکدیگر را جبران، و همکاری از طریق پیشرفت هماهنگ را امکان‌پذیر می‌کنند. با این همه، از نقش مرکزی مالکیت عمومی باید حفاظت شود و بخش دولتی باید در اقتصاد غلبه داشته باشد. این تضمین باید نهادینه شود که مردم باید از ثمره توسعه بهره‌مند شوند. این اصل، تفاوت بنیادی میان اقتصاد سوسیالیستی و سیستم سرمایه‌داری را—که مالکیت خصوصی در آن غالب است—آشکار می‌سازد. اگر این اصل درست به کار برده شود، مالکیت عمومی، نه تنها می‌تواند با اقتصاد بازار



آمیخته شود، بلکه کارایی بالاتر و مؤثرتری نسبت به مالکیت خصوصی نشان خواهد داد. در عین حال باید آشکارا دریابیم که در حال حاضر جهان به دولت-ملت‌ها تقسیم شده و مالکیت دولتی هنوز شکل مناسبی از مالکیت عمومی است. این اصل باید راهنمای ما باشد که بخش دولتی بنیان اقتصاد سوسیالیستی را تشکیل دهد و اینکه هدف مالکیت مختلط، نه تخریب مؤسسات تحت مالکیت دولت، بلکه تقویت آنهاست. ما باید از خطاهای گذشته بخش دولتی که به گروه کوچکی از سردمداران اجازه داد از طریق دستکاری در جابجایی و انتقال پول‌ها، ثروت‌های عظیمی نصیب خود کنند، درس بگیریم. تولیدهای تعاونی و جمعی روستاها، به سرمایه‌گذاری بیشتری نیاز دارند. دولت باید کسب‌وکارهای خصوصی را-چه در داخل و چه در خارج-کنترل و تنظیم کند؛ نه آنکه تنها به خاطر حفظ منافع آنها، از آنان حمایت نماید و اثرات منفی آنها را نادیده بگیرد. چین باید بنگاه‌های خصوصی را تشویق به اصلاحاتی کند تا کارگران در آنها سهیم شوند.

۴. اولویت کار در توزیع ثروت

در اقتصاد سرمایه‌داری، به کارگران تنها بابت صرف نیروی کارشان مزد پرداخت می‌شود، و نه ارزش کالایی که تولید می‌کند. توزیع ثروت در اقتصاد سوسیالیستی چین باید با هدف رفع نیاز کارگران-و نه سرمایه- صورت گیرد. باید علیه استثمار و قطب‌بندی جامعه مبارزه کنیم. شکاف طبقاتی باید ترمیم شود و افزایش درآمد برای تمامی شهروندان همگام با رشد اقتصادی و بهره‌وری کار ارتقا یابد. برقراری سازوکارهای درست و علمی برای تعیین دستمزدها و نیز افزایش آن، فوق‌العاده حیاتی و مهم هستند. ما نیازمند تقویت تحرک توسعه و اتحاد مردم بوده، و به تدریج و پیگیرانه به‌سوی تنعم و بهزیستی همگانی پیشرفت کنیم. پایبندی به توسعه مشترک، عمدتاً مربوط به مسئله بهزیستی مردم و تنعم مشترک و همگانی است، که در آن مسئله توزیع، مهم‌ترین نقش را دارد. توزیع نادرست ثروت، بزرگ‌ترین مانع تنعم همگانی است. به‌طور مثال، ما در سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۷ شاهد کاهش سهم کارگران از تولید ناخالص داخلی، از ۵۲ درصد به ۴۲ درصد بوده‌ایم. گسترش ارتش ذخیره بیکاران، وجود تبعیض در بازار کار، و خصوصی‌سازی وسیع شرکت‌های دولتی، ضربه سنگینی به همبستگی و قدرت طبقه کارگر زده است. در چین امروزی، نابرابری در مالکیت و درآمدها شدید و در حال رشد است. شاخص جینی بزرگ شده است. ۱ درصد ثروتمندترین خانواده‌های چین، یک سوم از کل دارایی‌های خانواده‌ها را کنترل می‌کنند. در دهه گذشته، تأکید همه مدارک رسمی، بر روی اهمیت از میان برداشتن «شکاف درآمدها» بود که خود نشان داد موضوع بحث‌انگیزی است. در پاره‌ای از مقالات حتی از ثروتمندان به عنوان «موتور رشد اقتصادی و سرمشقی اجتماعی» ستایش شده است، و از این طریق، تملک بخش نامتناسبی از ثروت کشور توسط آنها توجیه می‌شود. مطابق این نظریات نادرست اما شایع، شکاف فعلی میان ثروتمندان و فقرا، مساله‌ای بی‌اهمیت بوده که ربطی به رشد عظیم اقتصاد غیرملی (خصوصی) نداشته و تنها مورد نگران‌کننده، افتادن در «دام درآمد متوسط»^۶ است.

اما در حقیقت، این نتولیرالیسم بود که مفهوم «دام درآمد متوسط» را اختراع کرده و کشورهای مختلف آمریکای لاتین را فریب داده و موجب شد که اقتصادهایی با درآمد بالا چون ایالات متحده، ژاپن و اتحادیه اروپا به بحران مالی دچار شده و در مقابل کشورهای کم‌درآمدی چون کشورهای زیر صحرای آفریقا در باتلاق رشد کم فرو روند. «میله نه گولار»، اقتصاددان می‌نویسد:

«رشد اقتصاد چین از سال ۲۰۰۲، کند گردیده است. بسیاری از تحقیقات بر مبنای «دام درآمد متوسط»، نگاهی اندیشمندانه بر چین دوخته بودند که آیا این کشور خواهد توانست با درآمد ناخالص ملی سرانه

فعلی‌اش خود را به پای کشورهای پردرآمد برساند؟ بیشتر این تحقیقات مسأله را به افزایش هزینه دستمزد، یا به عبارت صحیح‌تر افزایش هزینه واحدکار، نسبت داده و براین نظر بودند که چین به این دلیل رقابت‌پذیری بین‌المللی خود را از دست خواهد داد. اما نباید این واقعیت را از نظر دور داشت که افزایش هزینه واحدکار در مقایسه با کاهش بهره‌وری سرمایه، کم‌خطرتر است. برای درک بهتر این مسأله باید به تحلیل مارکسیستی مراجعه نمود.

چین می‌باید دستورات تنگ شیائوپینگ را سرلوحه خود نماید، که در پایان قرن گذشته می‌گفت: برای پایان بخشیدن به مشکلات ناشی از شکاف بین فقیر و غنی در چین و برای دستیابی تمامی مردم به تنعم، باید مکانیسمی اتخاذ گردد که توزیع ثروت و درآمد بر مبنای اولویت دادن به کار باشد.

۵. قاعده بازار هدایت‌شده توسط دولت

خصلت آنارشیستی بازار سرمایه‌داری، و انگیزه فردی سرمایه‌دار برای نوآوری جهت کاستن هزینه‌های کار، اقتصاد را دچار بحران‌های ادواری ناشی از اضافه تولید می‌کند. در این میان، کارگران هستند که از همه بیشتر متضرر می‌شوند. این بحران‌ها بسته به عوامل «مستقل از بازار» به خصوص در تناسب با میزان انحصاری بودن اقتصاد، می‌توانند دراز یا کوتاه‌مدت باشند. در یک اقتصاد سرمایه‌داری، که نقش تنظیمات دولتی نسبتاً محدود است، انجام تعدیل‌های ضروری، صرفاً توسط بازار-یا به عبارتی به صورت خودبه‌خودی- صورت می‌پذیرد.

در تضاد با بازار سرمایه‌داری، در اقتصاد سوسیالیستی موجود در چین، به جای آن‌که دولت توسط بازار به حرکت درآید، دولت خود را بر بازار تحمیل می‌کند. «مارتا هارنکر» مطرح می‌کند که بدون برنامه‌ریزی مشارکتی، سوسیالیسمی وجود نخواهد داشت. نه تنها به این دلیل که باید به آنارشی تولید سرمایه‌داری خاتمه داد، بلکه هم‌چنین به این دلیل که، تنها از طریق مشارکت توده‌ای است که جامعه می‌تواند به صورتی واقعی به ثمره کار خود دست یابد. بسته به سطوح متفاوت در مالکیت اجتماعی، عناصر مؤثر در برنامه‌ریزی مشارکتی تغییر می‌کند. این اصل «بازار تحت کنترل دولت» تأکید دارد که یک جامعه سوسیالیستی، می‌تواند اقتصادی بازاری را به شیوه‌ای برنامه‌ریزی شده و متناسب، رشد دهد. مطابق این اصل، همه کوشش‌ها باید در جهت تصحیح مکانیزم‌های معیوب بازار، جلوگیری از دخالت بیش از حد دولت، و یا نظارت ناکافی برای تنظیم ضروری آن متمرکز باشد. برای نیل به این اهداف، و افزایش حداکثر کارایی، می‌بایست اصلاحات بازار-محور پیشرفته‌ای انجام گیرد که نقش مستقیم تخصیص‌دهندگی دولت را به‌طور فاحشی کاهش داده و اجازه دهد که این تخصیص منابع از طریق قوانین بازار، یعنی قیمت و رقابت، انجام گیرد. وظایف و عملکردهای اساسی دولت، عمدتاً در حفظ تداوم یک سیاست اقتصاد کلان؛ تقویت خدمات عمومی؛ تضمین رقابت سالم و اعمال نظارت بر بازار؛ ترویج رفاه عمومی؛ جبران و یا تصحیح اشتباهات بازار خلاصه خواهد شد.

کوشش ما باید در جهت ترکیب سیستم پایه‌ای سوسیالیستی با اقتصاد بازار باشد. از این طریق ما قادر خواهیم بود که از مزایای هر دو منظر، استفاده کامل ببریم. باید تصدیق کرد که در اقتصاد چین، قوانین خودتنظیم‌گر بازار، نقش تعیین‌کننده‌ای در تخصیص کلی منابع دارند، اما معه‌ذا عملکرد این قوانین با عملکردشان در بازارهای سرمایه‌داری متفاوت است. در بازار سرمایه‌داری، عملکرد بازار است که تخصیص منابع می‌کند. در صورتی که در یک اقتصاد سوسیالیستی، دولت از سیاست‌های کنترل قیمت، یارانه‌ها، جیره‌بندی و سیاست‌های دیگر برای تضمین تخصیص متناسب منابع و برنامه‌ریزی، استفاده می‌برد. اکنون ما نیاز داریم که نقش تعیین‌کننده بازار با برنامه‌ریزی دولتی به تلفیق بهتری برسد. ما باید از فواید بازار استفاده کرده، در حالی که در صدد رفع نقایص مکانیزم‌های تنظیم‌گر بازار و دولت، هر دو هستیم. نتایج بی‌سابقه عملکرد اقتصاد چین در دهه‌های اخیر، شاهد

روشنی است در توانائی بیشتر دولت در راهبرد توسعه. ما نباید تنها به دلیل امکان بروز خطای فردی توسط عوامل انسانی، عینیت برنامه‌ریزی، طراحی و تنظیمات دولتی را نفی کرده و امکان اعمال مفاهیمی چون «قوانین تنظیم‌کننده دولتی»، «قوانین برنامه‌ریزی» و غیره را نپذیریم...

۶. رشد شتابان به همراه عملکرد بالایی اقتصادی

میزان رشد اقتصادی بهینه باید به دنبال حداکثر عملکرد اقتصادی باشد. رشد نسبتاً پائین اقتصاد به همراه استفاده ناکافی از منابع، اشتغال کامل، انباشت ثروت و رفاه عامه جلوگیری می‌کند. در عین حال میزان رشد بالاتر، به همراه بهره‌برداری وسیع و تا حدی بی‌رویه به جای بهره‌برداری عمیق، به همان میزان به ضرر بقای زیست‌محیطی و عدالت در توزیع منجر خواهد شد. تصمیم برای هرگونه تعدیل بر مبنای تولید ناخالص ملی (GDP)، نیازمند تحلیلی دیالکتیکی است. هرگونه ارزیابی انتزاعی، و یا داشتن برخوردی با تمرکز صرف به تولید ناخالص ملی، برخوردی ناقص خواهد بود: توجه ما نباید تنها رشد صرف باشد، اینکه ما به دنبال چگونه رشدی، در چه زمینه‌ها و با چه هزینه‌ای هستیم، نیز اهمیت دارد.

اقتصاد چین می‌بایست میان سرعت و عملکرد، اولویت را بر عملکرد بگذارد. در سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، اولویت اصلی دولت چین، رشد اقتصادی بود و در این فاصله رشد تولید ناخالص ملی چهار برابر شد. پیش‌بینی برای سال ۲۰۲۰ آن است که، تولید ناخالص ملی و میزان سرانه آن، نسبت به ۲۰۱۰، دو برابر شود. در سال ۲۰۱۳، بعد از سی سال تقریباً متوالی، اقتصاد چین وارد فاز جدیدی شد که آن را «فاز عادی جدید» نامیده‌ایم. رشد کند شده و اقتصاد چین از الگوی رشد بالا و بهره‌برداری وسیع، به الگویی با عملکرد بالا و عمیق مبدل شده است. برای نیل به رشد اقتصادی پایدار، توجه ما باید بیشتر معطوف اصلاحات بنیادی در سوی عرضه^۷ باشد. دلایل اصلی برای افزایش فشار به سوی پائین در اقتصاد چین، عدم اصلاح بنیادهای مورد نیاز برای دوره‌های طولانی رشد گسترده؛ وابستگی این بنیادها به مواد ورودی؛ مصرف بی‌رویه منابع؛ و سطح نازل نوآوری بود. تغییرات وضعیت اقتصادی - چه در داخل و چه در خارج از کشور - ارتقاء ضروری اقتصادی چین از اقتصادی با رشدی سریع به اقتصادی با کیفیت بالایی رشد را می‌طلبد. بازار کار چین نیز می‌بایست به تقسیم کاری متنوع‌تر و ساختاری انعطاف پذیرتر، تغییر یابد.

۷. توسعه‌ای متوازن با هماهنگی ساختاری

یکی از اصول اقتصاد سیاسی چین، قانون توزیع متناسب کار اجتماعی (یا به طور خلاصه «قانون تناسب») است. و این قانونی است حاکم بر حرکت متناقض بین تولید-تقاضای اجتماعی، با نیاز ایجاد هماهنگی در رشد کل اقتصاد ملی. مطابق این قانون ضروری است که جهت ایجاد توازن ساختاری میان بخش‌ها و صنایع مختلف، مجموعه کل کار اجتماعی افراد جامعه، ابزار و مصالح، متناسب با تقاضا توزیع گردد. در بازتولید اجتماعی، محصول تولیدی و تقاضا، توازن پویائی را در بین ساختار ارزشی خود حفظ کرده، و در پی حداکثر ساختن تولید با به حداقل رساندن مصرف کار لازم می‌باشند. عمومیت دادن به هماهنگی بنیادی اقتصادی، خود را در بهسازی و پیچیده شدن زیرساخت صنایع، تجارت خارجی، مدیریت شرکت‌های بزرگ، نوآوری تکنیکی، و غیره به نمایش خواهد آورد.

این اصل یعنی توازن ساختاری هماهنگ شده، اهمیتی اساسی برای اقتصاد سیاسی کنونی چین دارد. این اصل بخشی از هدف بزرگ‌تر اعتلای تکامل صنایع چین از سطح پائین-متوسط، به متوسط-پیشرفته، می‌باشد. در زمینه پیشرفت در راه مدرنیزه کردن، توازن بین بخش‌های نخست، ثانویه و ثالثیه صنایع و هم چنین در درون هر بخش، می‌باید حفظ گردد. بنیادهای اقتصادی استان‌ها، شهرها و نواحی باید متنوع شده و تجارت

خارجی باید بیشتر شامل محصولات با تکنولوژی پیشرفته‌تر و مارک‌های داخلی گردد. شرکت‌ها و بنگاه‌های بزرگ می‌بایست بیشترین سهم تجارت را داشته و در کنار آنها، بنگاه‌های کوچک‌تر و شرکت‌های خارجی نیز حضور داشته باشند. از نظر محصولات با تکنولوژی پیشرفته، تکنولوژی‌های مادر و سرمایه‌معنوی که در چین به وجود آمده، می‌بایست درصد بیشتری از بازار جهانی را از آن خود نماید. در بازار، عرضه و تقاضا باید تعادل پویای خود را، به وجهی که عرضه اندکی از تقاضا بیشتر باشد، حفظ نماید. رشد باید در عرصه اقتصاد واقعی بوده و اقتصاد مجازی نباید بی‌رویه رشد نماید. صنعتی شدن، کامپیوتری شدن، شهری شدن و مدرنیزه شدن کشاورزی می‌بایست در هماهنگی با یکدیگر صورت گیرد.

در موقعیت فعلی ما باید تئوری‌ها، دستورالعمل‌ها و سیاست‌های خود را بر «فاز عادی جدید» اقتصادی انطباق دهیم. تمرکز ما باید بر تقویت اصلاحات ساختاری در سوی عرضه باشد، در حالی که هم‌زمان تقاضای کل را به طور ملایم افزایش می‌دهیم و بخش‌های اصلی اقتصاد را، با تاکید ویژه بر روی کاهش ظرفیت اضافی ساختاری، اصلاح می‌کنیم. ما باید به تدریج میزان ظرفیت و موجودی انبار و بدهی شرکت‌ها را کاهش داده و در مقابل به ترویج نوآوری و تقویت نقاط ضعف بپردازیم. هم چنین باید بهسازی در کیفیت، زنجیره تولید و پیشبرد تأثیر سرمایه انجام گیرد. تسریع در رشد آن منابع انرژی که برای محیط زیست مضر نبوده و شتاب بخشیدن به رشدی پایدار نیز از اهمیت بسیاری برخوردار است. ما باید این تفکر دیرپای غلط را به دور اندازیم که معتقد است به محض حذف اضافه تولید به واسطه دخالت دولت در سازمان‌دهی تولید، با سپردن کنترل ظرفیت اضافه تولید و مازاد محصول به بازار، این دو به طور خودکار و بدون هیچ گونه دخالتی از طرف دولت، به توازن خواهد رسید. این مغلطه نئولیبرالی و نتایج حاصله از آن، افزون بر آن که علت اصلی اضافه ظرفیت تولید عظیمی است که به طور بنیادی در اقتصاد چین وجود دارد، برخلاف روح سوسیالیسم چینی هم می‌باشد.

۸. حاکمیت اقتصادی و گشایش

و اصل آخر، گشودن اقتصاد بر روی معاملات و سرمایه‌گذاری است. مطابق با این اصل، گشایش برای رشد اقتصاد داخل و خارج سودمند بوده، کمک به بهینه‌سازی تخصیص منابع کرده و فعل و انفعال میان صنعت و تکنولوژی را پیشرفت خواهد داد. اما انجام این گشایش اقتصادی، برد، و حدود آن، باید به صورتی انعطاف‌پذیر باشد که بتواند جواب‌گوی شرایط پیچیده و متغیر اقتصاد ملی و جهانی باشد. کشورهای در حال رشد زمانی که در پی گشایش روابط اقتصادی با کشورهای پیشرفته هستند، با توجه به مخاطرات و عدم تعین ذاتی این چنین روابطی، می‌باید توجه خاصی به استراتژی و تاکتیک هایشان داشته باشند.

در نتیجه یک اقتصاد سیاسی سوسیالیستی با ویژگی‌های چینی‌اش، می‌بایست توجه خود را بر روی اصل حاکمیت اقتصادی، متمرکز گرداند. چین باید بر سیاست دولتی گشایش دو سویه مَصّر باشد. روشی که سیاست داخلی و بین‌المللی را تلفیق کرده، و با بهره‌گیری از بازارهای داخلی و خارجی، به سطح بالاتری از گشایش اقتصادی دست یابد. و این مستلزم ابداع آن سیاست تجاری است که معامله‌های سودآور برای دو طرف را پیدا کرده و به آنها عمل کند، در عین حالی که توسعه چین را حفظ کرده و به صورتی فعال امنیت اقتصاد ملی را در مقابل خطرات تامین نماید. این سیاست می‌باید اهمیت یکسانی را برای ورودی و خروجی‌ها در اقتصاد خارجی و همچنین برای مزایای «دیر رسیدگان» و یا «زود آمدگان» قایل باشد. ما آن چنان همکاری بین‌المللی را باید بنیان گذاریم که دارای «سه اهرم کنترل» باشد: کنترل طرف چینی بر میزان سهام؛ تکنولوژی‌های مادر و استانداردهای تکنولوژیکی؛ و برندها. در عین حال نباید به دام متداول «مزیت نسبی» افتاد و می‌بایست تئوری و استراتژی مزایای حقوق مالکیت معنوی مستقل را به اجرا درآورد.



عکس یادگاری برخی از شرکت‌کنندگان در کنفرانس گفتگوی سیاسی جهانی

در آینده‌ای بسیار نزدیک، ما باید توجه خود را به گشودن مناطقی مختلف بر روی تجارت خارجی معطوف داریم. این امر باید با توجه به استفاده از توانایی‌های خاص هریک از این مناطق و جلوگیری از رقابت ناخواسته میان آنها که در یک حوزه فعالیت واحد باشند، صورت پذیرد، به خصوص هنگامی که یک منطقه برای حوزه‌ای خاص شرایط مناسب‌تری را داشته باشد. چین باید بیشترین استفاده خود را از صادرات و واردات ببرد. این به معنای وارد نکردن اقلامی است که تولید آنها در داخل به سادگی ممکن بوده و صادر نکردن اقلامی است که هنوز نیاز داخلی به آنها، برآورده نشده است. هم‌چنین ارتقا سطح توزیع بین‌المللی نیز اهمیت دارد، و این مهم باید با استفاده حداکثر از تجارب و تکنولوژی خارجی در زمینه توسعه ظرفیت تولید و ساخت بین‌الملل صورت گیرد... به‌طور کلی، لازم است که چین نقش قوی‌تری را در اداره اقتصاد جهانی به عهده گیرد.

چالش دیگر به کارگیری موثر سرمایه‌گذاری‌های خارجی چین برای تضمین منافع بهینه کشور است. این چالش عیناً در مورد ذخیره ارزش خارجی کشور نیز وجود دارد. در این زمینه لازم است که هرچه سریع‌تر از تجربه اقتصادهای پیشرفته‌ای چون ژاپن، کره جنوبی و آمریکا در روابط تجاری‌شان با شرکای خارجی، درس بگیریم... چین برای عمیق‌تر کردن و توسعه بیشتر کیفیت و رشد تولید صنعتی خویش باید متعهد به پذیرش تجارت خارجی باشد. مولفه کلیدی این استراتژی، ابتکار «یک کمربند، یک جاده» است. این پروژه عظیم سرمایه‌گذاری، باید پایه‌پای ساخت سیستم مالی جهانی جدیدی به‌پیش رود. تجسم این روند را می‌توان در بنیاد هایی هم چون «بانک آسیایی سرمایه‌گذاری برای زیرساخت‌ها» و «صندوق پول راه ابریشم» مشاهده کرد. این بنیادها نماینده دستاوردهای بزرگی هستند که نصیب پروژه عظیم‌تر تقویت و تداوم بخشی به موفقیت اقتصادی چین شده است.

کنگره نوزدهم

حال با این پیش‌زمینه‌ها، بهتر می‌توان عظمت تصمیمات کنگره را دریافت. دیگر این تصمیمات، خارق‌العاده جلوه نمی‌کند. اراده متکی بر وحدت ملی، قدرت دولتی متکی بر بهره‌وری بالای اقتصادی، اعتماد به نفس تاریخی، و هم‌سویی منافع مردم و دولت، امکان می‌دهد که چنین برنامه عظیم - اما شدنی - را طراحی کند: ریشه‌کنی فقر و ایجاد جامعه «نسبتاً مرفه» تا پایان سال ۲۰۲۰؛ انتقال به کشوری مدرن تا سال ۲۰۳۵؛ و

تبدیل به کشور قدرتمند سوسیالیستی، با نفوذ جهانی تا سال ۲۰۵۰. این «روایی» است که از زبان دبیرکل حزب بیان شده است. «شی جین پینگ» با اشاره غیرمستقیم به سیاست‌های جاری دولت ترامپ در آمریکا گفت: «هیچ کشوری نمی‌تواند به تنهایی با چالش‌هایی که پیش روی بشر قرار دارد روبرو شود. هیچ کشوری نمی‌تواند خود را به تنهایی در خلوتگاه خود منزوی سازد». در آستانه تبدیل کشور چین به یک گول صلح طلب، که با «سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی» عجین شده است، بد نیست به یاد سخنان «جرج کنان» -طراح معروف جنگ سرد- ببفتمیم که به ترومن توصیه می‌کرد: «ما باید با زبان زور عریان، شکاف میان ثروت خود و فقر دیگران را حفظ کنیم». این است فاصله میان سوسیالیسم و سرمایه‌داری.

کنگره، طرح «یک کمربند، یک جاده» را تصویب کرد. این طرح که «بزرگ‌ترین پروژه تاریخ» لقب گرفته است، دو سوی اقیانوس آرام را به هم متصل می‌کند. خلق‌های بسیاری را به درون اقتصاد جهانی می‌کشد. ۶۰ کشور به صورت مستقیم یا غیرمستقیم از آن منتفع می‌گردند. این پروژه هزارمیلیارد دلاری، رونق جدیدی به اقتصاد جهان خواهد داد. همان‌گونه که کاهش تعداد فقرا در جهان، مدیون برنامه‌ریزی و رشد اقتصاد چین بوده است، این پروژه نیز اقتصاد نزار بسیاری از کشورها را به حرکت در خواهد آورد. حتی قاره آفریقا نیز از اجرای این طرح بهره‌مند شده و می‌شود. سرمایه‌گذاری‌های چین در طرح‌های زیرساختی در این قاره، به ایجاد فرصت‌هایی تازه در کشورهای آفریقایی -که تا امروز در دور باطل فقر و بازپرداخت بدهی دست و پا می‌زده‌اند- منجر شده است. یک نمونه، خط آهن ۳/۲ میلیارد دلاری «ماداراکا اکسپرس» است که قطعه اول آن، نایروبی (پایتخت کنیا) را به شهر بندری مومباسا وصل می‌کند. این خط آهن، بزرگ‌ترین طرح زیرساختی کنیا از زمان استقلال کنیا تا کنون، و نخستین طرح امتداد راه‌های آهن این کشور از زمان ۱۹۱۶ (در دوره استعمار بریتانیا) تاکنون است. وقتی این طرح به طور کامل اجرا شود، این راه آهن تا اوگاندا، رواندا، سودان جنوبی، و اتیوپی امتداد خواهد یافت، و کنیا را در مرکز شبکه خط آهن آفریقای مرکزی قرار خواهد داد، که وضعیت این منطقه را به طور کلی متحول خواهد کرد. نتیجه این بهسازی‌های زیرساختی، از هم‌اکنون آشکار شده است. صادرات آفریقا به چین از ۵۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۸، بیشتر از دو برابر شد و در سال ۲۰۱۴ به ۱۱۶ میلیارد دلار رسید. این همان نوع مشارکت «بُرد-بُرد» است که به اعتقاد شی جین پینگ نماد «ساختن جامعه‌ای با آینده‌ای مشترک» است.

چین نه تنها اقتصاد خود را مدیون حفظ صلح بوده است، بلکه اقتصاد جهان را نیز در سایه تامین صلح جهانی بهبود خواهد بخشید. چین مجبور است در غیاب «اردوگاه سوسیالیستی»، بار تشکیل اتحادیه‌های جهانی را به تنهایی به دوش بکشد. مناسبات اقتصادی بدون اجبار -صلح آمیز و به دور از تحمیلات متداول امپریالیستی- در چارچوب اتحادیه‌های اقتصادی منطقه‌ای -و مستقل از گرایشات سیاسی- در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را ضرورتی برای گسیختن از نظام نئولیبرالیستی حاکم می‌بیند. این است تعریف «قدرت نرم» در قاموس چین.

درست به عکس امپریالیسم آمریکا، که متخصص یافتن هرگونه «دشمن» است، چین مهارت وافر در یافتن «دوست» دارد. قراردادهای با مجموع ۴۰۰ میلیارد دلار، منعقد به روسیه، به هر دو کشور کمک خواهد کرد که تحریم‌ها و تضيیقات اعلام شده و نشده امپریالیسم را دور بزنند؛ انرژی مورد نیاز خود را فراهم کنند؛ سیستم‌های دفاعی ضروری را توسعه دهند؛ و حلقه زنجیر محاصره امپریالیستی را بشکنند. در صورت توفیق به حذف دلار از این معامله، سیطره ناعادلانه دلار بر اقتصاد جهان را درهم خواهد شکست.

در کنگره اعلام شد که چین تا سال ۲۰۲۰ نیروی نظامی خود را شبکه‌مند و مکانیزه خواهد کرد. برای دستیابی به دفاع ملی بنیادین، و مدرنیزه کردن ارتش نیز تا سال ۲۰۳۵ برای خود فرصت قائل شده است، و برای

ساخت ارتشی «با کلاس جهانی» تا سال ۲۰۵۰ صبر خواهند کرد. در این برنامه، حتی اندکی از شتابی که برای کسب مقام اول در ریشه‌کنی فقر، رفاه همگانی، اجرای پروژه‌های بین‌المللی در مقیاس بی‌سابقه، و رفع بحران‌های سیاسی-نظامی منطقه‌ای و جهانی به خرج دهند، دیده نمی‌شود. گویی آنان درس‌های خود را از مسابقه‌های سرسام‌آور تسلیحاتی، و رنجی که همه مردم جهان از نظامی‌گری امپریالیسم می‌برند، به خوبی فرا گرفته‌اند. استراتژی فوری چین، حفظ صلح در شرق آسیا و لزوماً از طریق بی‌اثر کردن تهدیدات امپریالیسم آمریکا، و نهایتاً اخراج او از این منطقه است، که با صبوری و گام‌به‌گام پیش برده می‌شود. به عنوان مثال، دیدیم که رسانه‌های امپریالیستی چه تبلیغات وسیعی پیرامون قطع‌نامه ۲۳۹۷ شورای امنیت-مورخ ۲۲ دسامبر ۲۰۱۷- در مورد تشدید تحریم‌های کره شمالی برپا کردند. اما آن چه نگفتند- و نخواستند که گفته شود- آن است که طبق بند ۲۶، شرایط شبه جزیره، به توافق ۱۹ دسامبر ۲۰۰۵ برمی‌گردد که به معنای حفظ صلح، و از همه مهم‌تر توقف مانورهای تحریک‌کننده و جنگ‌طلبانه آمریکا و کره جنوبی در شبه جزیره است. هنوز یک ماه از صدور قطع‌نامه نگذشته، دو کشور شبه جزیره، توافق تاریخی خود را برای شرکت کره شمالی در المپیک زمستانی کره جنوبی، و از آن مهم‌تر شرکت دو تیم در مراسم افتتاحیه زیر پرچم «کره متحد» انجام دهند. البته طبق معمول، آمریکا که چون مار زخمی به خود می‌پیچد، در تلاش است که این دستاورد را، به نتایج تحریم نسبت دهد.

کنگره نوزدهم برای همه روشن کرد که چین سیاست تهاجم اقتصادی برای کاهش تنش‌های نظامی را برگزیده است. برتری اقتصادی، فرصت اعمال «قدرت نرم» در عرصه سیاست جهانی را به چین داده است. این هجوم صلح‌آمیز، نه فقط از طریق اعلام شی جین‌پینگ در سخنرانی افتتاحیه، مبنی بر اعلام آمادگی چین بر حضور تأثیرگذار در سیاست‌های جهانی و به عهده‌گیری مسئولیت بیشتر در حل و فصل غوامض ساختار فعلی جهان؛ نه فقط در پاسخ تند وزارت امور خارجه و سفارت چین در آمریکا به لاطانات ضد صلح جهانی ترامپ در روز ۱۸ دسامبر ۲۰۱۷؛ بلکه از طریق برگزاری سلسله‌ای از کنفرانس‌های با مقیاس جهانی تدارک و پیگیری می‌شود. اینک می‌توانیم به ضرورت برگزاری کنفرانس عظیم «جهانی بهتر را با هم بسازیم» پی ببریم. این کنفرانس آمادگی چین برای ایفای نقش رهبری در مسیر صلح، توسعه ترقی خواهانه و امنیت زیست محیطی را نشان داد.

توضیح

۱. فیلسوف و نظریه‌پرداز چینی که آموزه‌های خود را، ۳۰۰۰ سال پیش ارائه کرد. وی بر تذهیب اخلاقی به منظور نیل به سعادت فردی تأکید داشت. تفاوت اندیشه کنفوسیوس با دیگر مکاتب اخلاق‌گرایانه، توصیه پرنس‌تر در عرصه «حکمرانی خوب» و برجستگی ضرورت پیروی از عقل با هدف حصول به سعادت دنیوی است.
۲. برای مطالعه بیشتر در این زمینه، می‌توان به مقاله «انقلاب اکتر و امکان‌پذیری راه رشد غیرسرمایه‌داری» در مجله دانش و مردم شماره ۱۴-۱۳ مراجعه کرد.
۳. پروبرائینسکی، اقتصاددان برجسته‌ی بلشویک، برای تأمین منابع مالی توسعه‌ی سریع صنایع سنگین که هدف اصلی او بود، معتقد بود، از آن‌جا که تأمین سرمایه‌گذاری‌های وسیع در آن زمان، نه از مازاد درون بخش صنعت؛ نه از منابع خارجی؛ و نه از صادرات محصولات کشاورزی میسر است، این مازاد را می‌توان از طریق قیمت‌گذاری‌های متفاوت، بالاتر برای محصولات صنعتی و پایین‌تر برای محصولات کشاورزی، به دست آورد و از آن برای صنعتی‌شدن سریع استفاده کرد. این روش، در درازمدت باعث ایجاد نارضایتی و تلاطماتی بین کشاورزان گردید.
۴. اشاره به دوره کوتاهی در اواخر دهه ۵۰ میلادی در چین، که شعار مورد اشاره ترویج شد، اما به دلیل مساعدت به رشد ضدانقلاب، بازپس گرفته شد.
۵. پی‌یر ژوزف پرودون (۱۸۰۹-۱۸۶۵) جامعه‌شناس، اقتصاددان و فیلسوف فرانسوی. وی اولین کسی بود که خود را

آنارشیست خواند. دو کتاب «مالکیت چیست؟» و «فلسفه فقر» مهم‌ترین آثار وی هستند. جمله معروف «مالکیت، دزدی است» از آن اوست. وی یک سوسیالیست تخیلی بود که تولید تعاونی را به عنوان جایگزینی برای سرمایه‌داری توصیه می‌کرد. مارکس کتاب «فقر فلسفه» را در پاسخ به او نوشته بود.

۶. «تله درآمد متوسط» اصطلاحی است که توسط طرفداران بازار آزاد ابداع شده است. طبق این نظریه، کشورهایی که از سطوح پایین درآمد سرانه، به سطح درآمد سرانه متوسط صعود می‌کنند (یعنی از درآمد سرانه زیر ۱۰۰۰ دلار در سال، به بالای ۴۰۰۰ دلار)، با افزایش دستمزدها و بالنتیجه ارتقاء سطح زندگی مردم، «مزیت اقتصادی» دستمزد پایین را از دست می‌دهند. پس سرمایه‌گذاری‌ها کاهش می‌یابد. بنابراین بهتر است دستمزدها را در سطح پایین نگه‌داشت! کنفرانس با این رویکرد به شدت مخالفت کرده و توصیه می‌کند که توزیع عادلانه ثروت اجتماعی در سرلوحه قرار گیرد و برای فرار از «تله درآمد متوسط»، بهره‌وری کار بالا رود.

۷. «سوی عرضه» و «سوی تقاضا»، اصطلاحاتی هستند که در جریان عملکرد دوطرفه عرضه-تقاضا، ویژگی‌های یک طرف را بررسی می‌کنند.

۸. منظور از شبکه‌مندی، توسعه سیستم یک‌پارچه C4ISR است. عبارت اخیر، مخفیفی است برای مفهوم فرماندهی، ارتباطات، کامپیوترها، کنترل، هوشمندی، پایش و کاوش.

منابع

- آنکلی، سانگ شو: مصاحبه با ژنرال دومنیل. سایت نگرش. ترجمه م. ت. برومند
- آوریاتوف و دیگران: تاریخ عصر جدید. ج ۲. ترجمه م. ت. فرامرزی. شباهنگ. ۱۳۵۹
- امین، سمیر: چین ۲۰۱۳، مانتلی ریویو. مارس ۲۰۱۳. ترجمه یوسف عقالی
- ان‌فو، چنگ و کینگ دینگ ژیاو: جریان‌های فکری امروز چین، مانتلی ریویو. ژانویه ۲۰۱۷. ترجمه فرشید واحدیان
- بانک جهانی: <https://www.worldbank.org>
- چنگ، هاجون: نیکوکاران نابکار. ترجمه میر محمود نبوی، مهرداد شهابی. نشر اختران. ۱۳۹۲
- سلنته، جرال (Gerald celente): مصاحبه با RT در تاریخ ۴ نوامبر ۲۰۱۷
- <https://www.rt.com/business-408773/china-business-america-war-celente>
- کوئل، کنت: گزارش کنگره ۱۹.
- مک‌کینزی، موسسه تحقیقاتی: <https://www.mckinsey.com>

چین نه تنها اقتصاد خود را مدیون حفظ صلح بوده است، بلکه اقتصاد جهان را نیز در سایه تامین صلح جهانی بهبود خواهد بخشید. چین مجبور است در غیاب «اردوگاه سوسیالیستی»، بار تشکیل اتحادیه‌های جهانی را به تنهایی به‌دوش بکشد. مناسبات اقتصادی بدون اجبار - صلح‌آمیز و به‌دور از تحمیلات متداول امپریالیستی - در چارچوب اتحادیه‌های اقتصادی منطقه‌ای - و مستقل از گرایش‌های سیاسی - در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را ضرورتی برای گسیختن از نظام نئولیبرالیستی حاکم می‌بیند. این است تعریف «قدرت نرم» در قاموس چین.